

تعبیر خوابی که میرزاده عشقی دیده بود!

۱۷ آذر ۱۴۰۲ ساعت ۹:۰۸

هنگامی که میرزا عشقی این خواب را حکایت می کرد قیافه بهم زده وحشتناکی داشت و به دوستانش پیشنهاد می کند برای فرار از کشته شدن به طور ناشناس به روسیه فرار کنیم و مقدمات سفر را فراهم می کند و قرار می شود روز چهارشنبه زمان حرکت باشد . در روز سه شنبه دوستش رحیم زاده صفوی انتظار او را می کشید ولی خبری از او نمی رسد لذا نوکری را به خانه عشقی می فرستد .

میرزاده عشقی فرزند ابوالقاسم همدانی شاعر و فوق العاده حساس بود . وی در جریان جنگ جهانی جزء مهاجرین ایرانی بود و پس از مراجعه از زمره مخالفین ۱۹۱۹ بود و در دوره پنجم مجلس به مدرس و طرفداران او خیلی نزدیک بود و در ۲۴ ذیقعدة ۱۳۴۲ اولین شماره روزنامه (قرن بیستم) منتشر کرد . در روزنامه اش نیش های زهر آلودی به سردار زد . که از زخم هر خنجری مؤثرتر و کاری تر بود چندی بعد عشقی خوابی دیده بود که جریانش را برای ملک الشعراء بهار اینگونه تعریف کرد .
(خواب دیدم که در قلمستان زرگنده مشغول گردش هستم در حین گردش دختری فرنگی مثل آنکه با من سابقه آشنایی داشت نزدیک آمده بنای گله گزاری و بالاخره تشدد و تغییر را گذاشت و با طپانچه ای که در دست داشت شش گلوله به طرف من خالی نمود بر اثر صدای گلوله افراد پلیس ریختند و مرا دستگیر کرده در درشکه نشاندند که به نظمیه ببرند در بین راه من هر چه فریاد می کردم که آخر مرا کجا می برید شما باید ضارب را دستگیر کنید نه مرا ، کسی به حرفم گوش نمی داد تا مرا به نظمیه بردند و در آنجا به اطاقی شبیه زیرزمینی کشانیده محبوس کردند آن اطاق فقط یک روزنه داشت که از آن روشنایی به درون می تابید من با وحشتی که داشتم چشم به آن روزنه دوخته بودم ناگهان دیدم شروع به خاکریزی شد و تدریجا آن روزنه گرفته شد و من احساس کردم آنجا قبری است...)

هنگامی که میرزا عشقی این خواب را حکایت می کرد قیافه بهم زده وحشتناکی داشت و به دوستانش پیشنهاد می کند برای فرار از کشته شدن به طور ناشناس به روسیه فرار کنیم و مقدمات سفر را فراهم می کند و قرار می شود روز چهارشنبه زمان حرکت باشد . در روز سه شنبه دوستش رحیم زاده صفوی انتظار او را می کشید ولی خبری از او نمی رسد لذا نوکری را به خانه عشقی می فرستد . نوکر رحیم زاده صفوی حدود دو ساعت قبل از ظهر به خانه عشقی می رسد و می بیند که سر کوچه اتومبیلی ایستاده و دو نفر به سرعت به طرف آن می روند که سوار شوند و از آن طرف صدای زنهای همسایه را می شنود که فریاد می کنند (خونخوارها جوان ناکام را کشتند) و عجب آن است که در آن کوچه هیچ گاه منطقه گشت پلیس و مأمورین تاءمینات نبوده در ظرف یک لحظه چند نفر پلیس و مأمور امنیتی دوان دوان می آیند و مانند اشخاصی که از آغاز و انجام قضیه مطلع باشند به

خانه عشقی ریخته شاعر مجروح را بیرون کشیده در یک درشکه که در سر کوچه آماده بود می نشانند ، عشقی که چشمش به محمد خان نوکر رحیم زاده صفوی می افتد فریاد می زند (محمد خان به رفقا بگو به داد من برسند) محمد خان از این پاسبانها پپرس مرا کجا می برند ؟ (بابا من نمی خواهم به مریضخانه نظمیه بیایم ، مرا به مریضخانه آمریکایی ببرید . . .)

و همین طور جملات را در خیابانها مخصوصا در خیابان شاه آباد با فریاد تکرار می کرد ، اما پلیسها گویا دستور مخصوصی داشتند و در اثر داد و فریاد عشقی راضی می شوند اول او را به کمیساریای دولت ببرند که از آنجا مطابق میل او به مریضخانه آمریکایی منتقل شود اما همین که درشکه به در کمیساریا می رسد رئیس کمیساریا به پلیس ها فحاشی کرده می گوید : چرا به نظمیه نمی برند . به ملک الشعراء بهار در مجلس خبر می دهند که عشقی او را در مریضخانه شهربانی خواسته بلافاصله به شهربانی می رود به او می گویند باید از در طویله سوار بروید که مریضخانه آنجاست . طویله سوار حیاط بزرگی داشت و در سمت چپ چهار اطاق کوخ مانند که سقف آنها گنبدی بود و مریضخانه نظمیه را تشکیل می داد . اطاق اولی یک در به حیاط طویله داشت و یکی دو پنجره به آن خیابان باز می شد از اطاق دومی دربندی به اطاق سومی راه داشت و بقیه اطاق ها هیچگونه در و پنجره به خارج نداشت و روشنایی هر یک از آن اطاقها از یک روزنه می رسید که در وسط گنبدی سقف قرار داشت . ملک الشعراء چون وضع را چنین دید رو کرد به رحیم زاده صفوی و گفت : خواب عشقی خواب عشقی زیر زمین و روزنه را تماشا کن ، آنوقت صفوی خواب عشقی را بیاد آورده وقتی نگاه می کند در اطاق چهارمی یک تختخواب می بیند که میرزاده عشقی روی آن به خواب عبدی رفته و نور آفتاب از روزنه سقف به سینه او افتاده و شاید در آن لحظه که عشقی برای آخرین دم چشم بر هم می نهاد نور آن روزنه به صورت آن می تابید . این نکته که میرزاده عشقی هنگامیکه چشم بر هم می گذارده است مژگان او تدریجا روی هم می افتاده مانند همان حالتی بوده است که شاعر در خواب دیده بود که جلوی روزنه به تدریج خاک ریز شده راه نور بسته گشت .

منبع: مکی . حسین تاریخ بیست ساله ایران جلد سوم ص ۵۵.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۴۹۴۳۲/دیده-عشقی-میرزاده-خواب-تعبیر>